



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از آقایان مشهد قائلند به این که عکس‌هایی که همراه با موج تلویزیون باشد دیدنش اشکال ندارد! می‌فرمایند: این در واقع عکس نیست، یک وقتی نظرشان این بود، حالا من نمی‌دانم نظرشان تغییر کرده یا نه؟

آقای دکتر احسانی آمده بود پیش ما و می‌گفت که یک همچنین چیزی ایشان مطرح کرده و خیلی مورد استقبال شباب قرار گرفته، که این عکسهایی که از تلویزیون هست عکس نیست این موج است، عکس آن است که در مرآه باشد و الا آن امواج است، بنده به آقای احسانی گفتم برو به ایشان بگو ما خیلی تمایل داریم عکس مخدره حضرتعالی را که موج است را ببینیم! بله، بدون هیچ مسئله‌ای، بدون هیچگونه.... موج است دیگر! بعد دیگر از احسانی نرسیدم که این را گفتی یا نه؟ چون قرار بود در سر کلاس بگوید: که آقا این اگر موج است شما از خودتان شروع بفرمائید!!!

دیروز یک فتوایی به ما دادند، فتوای آقای آیت الله مکارم شیرازی، گفتم و علی الاسلام السلام، الفاتحه، که، دختران ترکیه چون نمی‌توانند باحجاب بروند اشکال ندارد بی‌حجاب بروند سر کلاس دانشگاه، بی‌حجاب بروند بخاطر این که اگر نروند افراد بی‌بند و بار می‌روند، جان من این هم که اگر حجابش را بردارد مثل آن است دیگر فرقی ندارد، یعنی انکار ضروری من الدین به این نحو به این بهانه چرند، که چون اگر اینها نروند کسان لاابالی می‌روند، پس حجاب را بردارند، خب فردا دوباره یک قانون می‌آورند، همین‌ها بدون حجاب نمی‌توانند مطب بزنند، چه می‌فرمایید؟ بی‌حجاب بشوند؟ پس فردا.... این اصلاً می‌خواهد بی‌حجابی باشد این کاری به علم ندارد، دست استعمار می‌خواهد بی‌بند و باری

بیاورد در زمان رضاشاه که بی حجابی آمد علما مثل شما استدلال نکردند! بلکه گفتند تا پای جان هم باشد می ایستیم و از حجاب حمایت و دفاع می کنیم، حالا مراجع آخرالزمان ما می آیند فتوا می دهند به حلیت سفور، حالا باید از ایشان سوال کرد خب حالا بفرمایید اگر آمدند گفتند شلوار هم نباید بپوشند چه می فرمایید حضرت ملاذ الانام ما و حجت الاسلام ما! آمدند گفتند حالا این روسری را برداشتی خیلی خب حالا دیگر موها پیدا شد، قشنگتر هم می شوند خیلی بهتر هم می توانند درس بخوانند! استاد هم بهتر می تواند به ایشان درس بدهد! اگر هم یک وقتی نمره کم آوردند می شود از طرق دیگری جبران بشود! و همچنین چیزهایی. حالا اگر فردا گفتند نه آقا شلوار هم نپوشید! خب شلوارتان را دریابورید، چون لاابالیها کار به دستشان میافتد، دخترهای مسلمان بی شلوار بروند که به علم برسند و علی الاسلام السلام فاتحه، عاقبت کسانی است که فتوا به سقط جنین می دهند و امثال ذلک، خیلی جالب، بسیار بسیار از این فقه پویا ما خیلی مبتهج شدیم که بحمدالله فقه ما این قدر پویا است که حتی حجاب را هم برمی دارد برای این که دیگران باسواد نشوند، هر دم از این باغ بری می رسد.

در زمان رضاشاه وقتی که مسئله بی حجابی آمد چند نفر خودکشی کردند از علما و غیر علما اصلاً و رضاشاه دید دارد یک فتنه ای می شود دست برداشت آن داستان بی حجابی پیغام سرتیپ ... به مرحوم پدربزرگمان که مرحوم آقا آوردند در بله یکی از یک وقتی از ایشان من شنیدم که ایشان می گفتند که من تا آن روز اصلاً نمی دانستم پدرم یک همچنین فحش هایی هم بلد است می گفتند آن روز این قضایا برای ما برملا شد و از گنجینه خزانه ایشان ما اطلاع پیدا کردیم که چیزهای دیگر هم هست منتهی به جایش یعنی فحش هایی دست اولی که روی دست ندارد را نثار رضاشاه و می گفتند آن روز اصلاً روز عجیبی بود من برایم

خیلی می‌گفتند مهمترین خاطره‌ای که در عمر پدرم من دیدم جریان آن روز بود که ایشان با حال مرض که خوابیده بودند در رختخواب و اینها و افرادی که به دیدن ایشان می‌آمدند ایشان بلند نمی‌شدند همین طوری خوابیده می‌آمدند تا این که وقتی این آمد این را گفت ایشان بلند شدند و این نشان می‌دهد که آن میزان عرق دینی و این حیا و عفاف در این بزرگان به چه حد بوده و این فتوا در چه نقطه مقابلی از این حیاء، شرع و عفاف شرع و تکلیف شرع و ضرورت قرار می‌گیرد واقعا نعوذ بالله که انسان به این مسائل برسد این و چطور آن کسی که یک فتوی می‌دهد که زن بدون اجازه حتی با نهی شوهر می‌تواند برود مسجد به خاطر این که مساجد خالی نباشد فردا هم این فتوا می‌رسد که بخاطر این که دیگران درس نخوانند زن حجاب را بردارد و بی حجاب و سفور خودش را در معرض دید مردم و همه مردم قرار بدهد و الحمدلله که بله گفت:

بنگ و می‌می‌خور و ... می‌کن و می‌بازقمار که مسلمانی از این چار امام است تمام

اینها باید جواب خدا را بدهند، اگر خدا را قبول داشته باشند اگر نداشته باشند که راحتند

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به مسئله ارتباط بین حادث و قدیم که از او تعبیر به ربط بین حدوث و قدم می‌آورند قدم زمانی و حدوث ذاتی آن چه که در میان افهام جا افتاده و یک قدری از نظر مفهومی فاصله گرفتن از آن مشکل می‌نماید از نظر مفهومی این است که همیشه ما در مسئله حدوث توجه به خلق بعد از عدم است

یعنی خلق بعد از عدم به معنای تصور برهه‌ای و حینی از احیان در عدم آن شیء این را ما به معنای حدوث تلقی می‌کنیم مثلاً فرض کنید که الان این چراغ در این جا روشن شده قبل از این که رفقا به این مدرس بیایند این چراغ خاموش بود اولین شخصی که وارد می‌شود این دگمه را می‌زند و این چراغ روشن می‌شود و این معنا معنای حدوث ضوء پس از ظلمت که مفهوم عامیانه خودش را دارد هر کسی در حدوث یک همچنین تصویری را دارد که بعد از عدم یک پدیده ای متحقق بشود که این تصور عدم در ذهن بیش از تصور وجود جا گرفته و دلیلش هم همین این است که ما مدرکات خود را از زمانیات انتزاع می‌کنیم و این گذشت زمان و حدوث زمان است که حقایق را برای ما روشن می‌کند و خیال می‌کنیم که این زمان در این مسئله دخالت دارد در حالتی که زمان فقط یک وسیله و آلت است برای این انتزاع و برای این تصور و تصدیقات ولی نفس خود مفهوم منتزع و آن حقیقت منتزعی که متحد با ذهن است آن خارج از زمان است یعنی ما به واسطه ارتباطی که با زمان و زمانیات داریم که نتیجه اتصال مثال متصل با جسم مادی و شهودی و زمانی است این مثال متصل انتزاعش به واسطه جسم و اجزاء جسمانی در بستر زمان خواهد بود ولیکن نفس خود آن اتصال هیچ ارتباطی با زمان و زمانیات ندارد چون الان آن مثال با بدن اتحاد پیدا کرده است و دریچه ورود این خواطر و تصورات و اتحاد آن و انتزاع آن از اجزاء مادی است تصور ما این است که آن انتزاع هم در بستر زمان انجام گرفته است در حالتی که فقط خود این وسیله و آلت است که به واسطه زمان و زمانی انتزاع آن مفهوم را می‌کند در واقع این طور می‌توانیم بگوییم که این مثال خارجی که عبارت است از همان مفهومی که متحد با مثال متصل است آن تحقق خارجی دارد تحقق مثال منفصل را دارد چون در مثال منفصل ارتباطی با انسان نیست عالم

مثال عالمی است که با شخص ارتباط ندارد بلکه مثال انسان با او مرتبط است خود اشیاء خارجی هر کدام دارای مثال خاص خود هستند هر فردی دارای مثال خاص به خود است هر شیء دارای مثال خاص به خود است چه من به آن مثال برسم یا نرسم تفاوتی در این مسئله وجود ندارد این شکلی که الان شما در این جا مشاهده می‌کنید این صحن مدرسه با این حجراتش خودش دارای مثال است و آن مثال است که این صحن و سرا را نگه داشته آن مثال اگر از بین برود همانی را که شما در عالم خواب می‌بینید اگر فردا بیایید در این مدرسه فیضیه یک آجر مشاهده نمی‌کنید نگویید آن چه را که من دیدم خواب بوده و از بین رفته به این آجرهای مدرسه چکار دارد به این در و دیوار چه ارتباطی دارد به این صحن و صحرا چه ارتباطی دارد علت برای تحقق خارجی اعیان همان مثال خود آنها است که متصل با آنها است و از دید ما منفصل است یعنی خود مثال این مدرسه یک مثال متصلی است که علت بقاء این مدرسه است و آن علت بقاء همان حیات باقی او است که انسان به واسطه رویت آن به آن مثال اتصال پیدا می‌کند بنابراین شما مشاهده می‌کنید در بعضی اوقات چشمتان باز است این عکس را مشاهده می‌کنید ولی شما به مثال این مدرسه اتصال پیدا نمی‌کنید زیرا حواستان یک جای دیگر است، ببینید این جا همان نکته دقیقی است که این دو قضیه باید به هم دیگر ارتباط داده بشود، باز بودن چشم به معنای کارکردن اعضا موجود است الان چشم باز است اعضا هم دارد کار می‌کند و نور وارد قرنیه و شبکیه و غیره می‌شود از آن طرف دارد به مغز متصل می‌شود اینها همه هست لذا اگرچه شما حواستان نیست اما اگر از مغز شما بکنید که عکسی بردارند یک نواری بگیرند می‌بینند عکس صورت این ساختمان در مغز نقش بسته است منتهی صحبت در این است که آیا ادراک هم می‌کند یا نمی‌کند آن ادراک مبتنی بر توجه

و التفات است و همین که نفس ملتفت بشود ادراک هم می‌کند و الا می‌گوییم حواست کجاست؟ من الان پنج دقیقه است که دارم حرف می‌زنم تو حواست یک جای دیگر است این التفات یک مسئله دیگر است این که می‌گویند بچه را هر جا نبرید بچه را هر شخصی فرض کنید که بغل خودش نگیرد بچه را در محیط مساعد بایستی قرار بدهید در جایی که موسیقی هست بچه نباید باشد در مجالس ذکر و مجالس اهل بیت بچه را ببرید آن جایی که نماز می‌خوانید بچه را بگذارید آن جا به خاطر چیست این که فرض کنید که در عالم خودش است این صداها و این ها بدون انتباه او می‌آید و در ذهن او نقش می‌بندد و این نقش بستن بعدا می‌آید کار انجام می‌دهد بعدا می‌آید تأثیرات خودش را باقی می‌گذارد نه این که همین طوری ببریم هر جا و یک مسئله بالاتر از این مسئله هم هست بله که حتی خود آن بچه در آن موقع یک نحوه انتباهی دارد گرچه از نقطه نظر ما چیزی نمی‌فهمیم و مشاهده نمی‌کنیم این توجهی که الان حاصل می‌شود توجه زمانی نیست بلکه استفاده از ابزار و آلات است که این در زمان واقع می‌شود خود نفس انتباه یعنی توجه نفس به حقایق خارجیه که این توجه نفس در این برهه انجام شده ولی نه این که حتما باید این توجه در این برهه باشد، توجه خارج از زمان و مکان است

این صورتی که الان از این مدرسه در این در ذهن انسان نقش می‌بندد این صورت به واسطه اتصال نفس با آن مثال است که این صورت در ذهن انسان نقش می‌بندد اگر نبود این نقش بسته نمی‌شد اگر نبود انسان ملتفت نمی‌شد پس این صورت، حکم وسیله و آلت را دارد برای رسیدن به آن مثال منفصل که نفس به واسطه اتصال با مثال منفصل، مثال متصل خود را تقویت می‌کند و این صورت خارجی را در آن مثال منفصل با خود متصل می‌کند و وحدت می‌بخشد بنابراین

هیچ چیزی از اعیان خارجی به انسان منتقل نمی‌شود اعیان خارجی برای خودشان هستند تمام این اشجار و ابنیه و این مصالح و همه در جای خودشان قرار دارند هیچ چیزی تغییر پیدا نمی‌کند بلکه انسان به واسطه رویت این به آن مثال می‌رسد و آن مثال است که با آن همیشه متحد است و به آن مثال ارتباط پیدا می‌کند یعنی با همان حیثیت مثالی خودش ارتباط پیدا می‌کند پس بنابراین خود این اشیاء و اعیان خارجی از نقطه نظر حدوث زمانی، دخالتی در آن ادراک انسان ندارند بلکه اینها فقط جنبه آلیت برای این مسئله دارند حال که این قضیه روشن شد نتیجه می‌گیریم که این اشیاء خارجی در تحت علیت با آن مثال قرار دارند که آن مثال بایستی ثابت و برقرار باشد و هیچ گاه آن مثال از آن ثبوت یعنی نه به معنای ثبوت چون خود آن مثال هم دارای مراتب مختلفی است یک مثال برای زمین قبل از بنا داریم یک مثال برای بنا داریم یک مثال برای رشد این ساختمان داریم یک مثال برای تخریب داریم در هر ثانیه‌ای مثالی متحقق است که یا حکایت از رشد می‌کند و یا حکایت از تخریب می‌کند لذا یک مثال نیست، آن وقت شما ببینید این عالم مثال چیست و اصلاً کسی قادر نیست بر این که این عالم مثال را ارزیابی کند و ببیند که به چه کیفیتی و به چه نحوی هست امام صادق علیه السلام وقتی که می‌فرمایند ارتباط عالم ماده با این وسعتی که دارد نسبت به عالم مثال مثل قطره‌ای است که در دریا است آن وقت ما ببینیم که این مسئله از چه باب است که امام علیه السلام این را می‌فرماید الان شما دارید یک وجود مادی را می‌بینید ولی این وجود مادی دیروز دیگر نیست این وجود مادی دیروز دیگر نیست ببینید عمق مسئله کجاست اصلاً شما می‌توانید تصور بکنید این قضیه را یا نه، این وجود مادی که الان در این جا در کره ماه در این جا قرار گرفته یک مقدار از فضا را اشغال کرده ولی این کره ماه اگر به اضافه کره ماه



دیروز بود چقدر از فضا را اشغال می‌کرد، اگر به اضافه کره دیروز و پریروز بود چه فضایی را اشغال می‌کرد و اگر به اضافه کره هفته پیش بود چه فضایی را اشغال می‌کرد شما الان یک کره ماه می‌بینید یک کره زمین می‌بینید یک کره زهره و عطارد می‌بینید ولی کره زهره و عطارد، کره زهره و عطارد فعلی است آن حیثیت اتصالیه ای که در هر لحظه این کره دارد خلق می‌شود و استمرار پیدا میکند که را نمی‌بینید این خلق و استمرار او در عالم مثال است حالا شما ببینید نگاه کنید و ببینید تمام این عالم در بدو و وسط و انتها همه در هر ثانیه و در هر لحظه‌ای به نحو استمرار در آن مثال وجود دارد الان که کره و ماه دیروز را نمی‌بینید الان کره و ماه امروز را می‌بینید ولی آیا دیروز کره ماه بوده یا نبوده طبعاً این بقایش و انتقالش به روز بعد آیا وجود باقی می‌خواهد یا نمی‌خواهد شما آن وجود باقی را که نمی‌بینید یعنی در هر ثانیه‌ای که اصلاً این از باب ضیق خناق است ثانیه معنا ندارد یک وجود مستمری این کرات را به هم وصل کرده مثل این آتش گردانی که شما این آتش گردان را دارید می‌چرخانید و یک دایره قرمز در شب مشاهده می‌کنید دایره قرمزی وجود ندارد شما یک دایره در این جا می‌بینید و یک اشغال فضا را در این جا مشاهده می‌کنید که به صورت یک دایره به خاطر عدم انطباق صوری که از شبکیه می‌خواهد در مغز قرار بگیرد با آن سرعتی که این آتش گردان دارد انجام می‌دهد چون این دو با هم منطبق نیست لذا قبل از این که مغز بیاید تجزیه کند صورت قبلی را از صورت بعدی جدا کند بگوید این آتش گردان در این نقطه به جای خود همین آتش گردان در یک میلیمتر بعد به جای خود نمی‌تواند این کار را به خاطر شدت بکند که در هر بیست و چهار ثانیه بیست و چهار مرتبه باید این انجام بشود و این سرعت از بیست و چهار مرتبه بیشتر است لذا شما فقط یک حرکت دایره قرمز در شب می‌بینید که دارد می‌گردد

ولی این دایره تشکیل شده است از نقاطی که نقاط بسیاری که لذا اگر شما آتش گیر را در یک نقطه دیگر نگه دارید آن نقطه دیگر خطی مشاهده نمی‌کنید حالا یکخورده بیاوید بالاتر خطی نیست یکخورده بالاتر خطی نیست اگر دست شما به نحوی باشد که در انطباق با این چراغها دیدید که فرض کنید یکی یکی لامپهایی که یکی پس از دیگری روشن می‌شود اگر فاصله بین روشن شدن یک لامپ با لامپ بعدی این فاصله به میزانی باشد که ذهن سالم بتواند نه ذهن آدم خنگ خدا که اگر یکی از آنها اول روشن بشود یکی آخر همه را یک خط می‌بیند نه آن ذهن آدم عادی خب آن ذهن فلان آن یکی بود گفت که خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ هادی تالهی بود در همدان خیلی مرد بسیار بزرگی بود بله خیلی مرد بزرگی بود.

یک دفعه این آقا سید علی لواسانی داشت تعریف یکی از آقایان را می‌کرد خدا رحمتش کند مرحوم آقا سیدعلی لواسانی اتفاقاً همین آقای حاج آقا موسی شبیری حفظه الله ایشان هم حضور داشتند داشتند بله می‌گفتند که خدا رحمت کند مرحوم حالا من اسم نمی‌برم چون جسارت می‌شود که فوت کرده و بنده خودم سالهای سال شاگردی ایشان را داشتم و واقعا ایشان حق بزرگی بر من داشتند خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ قدس الله که یک نیمچه دیوانه‌ای بود گفت خدا رحمت مرحوم آقای فلان نیمچه دیوانه‌ای آقا سیدعلی لواسانی آن از تعریف اولت آن صدر و ذیل این ولی خب علی کل حال ایشان اینگونه بود خدا رحمت کند، مرحوم تالهی ایشان یک وقتی مدرسه مرحوم آخوند همدان درس می‌داد آخوند ملاعلی مدرسه ایشان درس لمعه میداد می‌گفت یکی از همین لاتنها و داشهای همدان که با ایشان هم یک سابقه سلام و علیک داشت یک روز به ایشان می‌رسد می‌بیند یک کتاب دستش است می‌گوید این چیست که دستت

گرفتی گفت لمعه گفت با این سنت لمعه می خوانی گفت آره گفت انشاءالله خدا فهم به تو بدهد خوب بفهمی رفت سال بعد دوباره این بیچاره داشت لمعه می گرفت گفت که چیه دستت است چه کتابیه بده ببینم گفت این همان لمعه است که پارسال دستم بود گفت این همان پارسال است دوباره داری می خوانی یک سال است نفهمیدی که این چه گفته بله گفت که هنوز یک سال نفهمیدی این چه می گوید داری می خوانی خب دیگر از اینها هم هستند دیگر باز هم صد رحمت به اینها که اقلا دین پیغمبر را اینها خراب نکردند اینها تیشه به ریشه دین نزدند این آقایان لات است همین دیگر می گوید همین است اول و آخر همین است ظاهر و باطنش به اصطلاح همین است همینها همین لاتهای همدان.

یک می گفت در تمام دنیا بگردی فقط یک آقا شیخ هادی تألهی بوده یکی هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری می گفت من همه آنها را دیدم فقط دو نفر است یکی آقا شیخ هادی تألهی یکی هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری اینها خوب می فهمند یعنی اینها آن تشخیص نیست خودش صاف است آن لاتی که دارد این حرف را می زند ظاهرش لات است این داخل صاف است طیب ظاهرش خلاف بود ولی درونش درست بود لذا شاه نتوانست با او کاری بکند شاه نتوانست او را بخرد شاه آمد به او گفت هر چه بخواهی به تو می دهم بلند شو بگو که فلان کار این قضیه این طور است من به سید تهمت نمی زنم این درونش درست بوده بیرونش بله وای به این که ما ظاهرمان درست باشد ریش تا این جا قشنگ حسابی پارافین می کشند قشنگ و مرتب ولی باطن قهر خدای عزوجل ظاهرش چون گور کافر پرحلل گور کافر و فلان برای قبرستانشان خیلی چیز می کنند.

می گویند در روم یک قبرستانی است بعضی از اتاقهایش دو میلیون دلار

قیمتش است اتاقی که برای آن مرده‌ها فرض کنید که می‌گذارند و اینها بعد هم  
 ظاهرش چون گور کافر پرحلل باطنش قهر خدای عزوجل  
 بله تا آدم مبتلا نشود به این افراد نمی‌فهمد که ما چه می‌گوییم از اینها  
 دیگر مسائلی است که فقط ظاهرا یا غیرظاهرا می‌خواستم بگویم ظاهرا فقط در  
 زمان ظهور روشن می‌شود دیدم نه مثل این که قبل از ظهور هم دارد روشن  
 می‌شود این مسائل و این حقایق برملا می‌شود عمر بن سعد ملعون امام جماعت  
 مسجد کوفه و کسی که مورد احترام اهالی است دستش به خون پسر پیغمبر  
 آغشته می‌شود ولی آن حربن یزید ریاحی که پهلوان محله بوده و نمی‌دانم چه  
 بوده آن می‌آید و این طور عاقبت به خیر می‌شود اینها دیگر چیزهایی است که  
 یک مقداری انسان باید روی این قضایا فکر کند و به خدا پناه ببرد بعد از نود  
 سال نان و نمک امام زمان را خوردن بلند می‌شویم می‌آییم می‌گوییم که روایت  
 قلم و قرطاس دروغ است و حاشا به ساحت حضرت عمر که بیایند و بفرمایند  
 که ان الرجل لیهجر و کلام رسول خدا را که ایتونی بقلم و کتاب اکتب لکم شیئا  
 لن تضلوا بعدی ابدًا و آن کلام یاوه می‌گوید که ان الرجل لیهجر را که از  
 مسلمات تشیع و عقائد ما هست ما این را بیاییم و انکار کنیم و بعد هم که توبه  
 نامه می‌نویسیم در آن توبه نامه گونه‌ای بنویسیم که نه این مطلب را قبول داریم  
 ولیکن به خاطر مصالحی بهتر بود که ذکر نشود در آن جا ایشان نوشتند که چون  
 دشمن سوء استفاده می‌کند!

خدا بگویم چکارت کند وقتی که این مُرد من یک فاتحه هم برایش  
 نخواندم، دشمن شاد می‌شود که دیگر چه غلطی است؟ آیا درست است یا  
 نیست؟، دشمن کیست؟ دشمن تراشی یعنی چه؟ اگر حالا سنی نبود شما این  
 حرف را قبول داشتی؟ اگر سنی در دنیا نبود قبول داشتی؟ یعنی این قدر ما باید

بی همه چیز باشیم که با مقدس ترین از مقدساتمان این طور بازی کنیم و بعد هم برای این ها شعائری قائل بشویم تعظیم شعائر بکنیم و فلان و هیچ این مسائل مهم نیست آن وقت سر مولانای بیچاره که می آید چنان جر می دهیم خودمان را که روده بزرگ و کوچک به بیرون درمی آید یعنی اینگونه و به این کیفیت است؟

آنهايي که می آیند به فلاسفه و عرفا این جسارت هايی بی تربیتانه و بی ادبانه را می کنند آیا از آنها بر بالای درس خارج راجع به اینها شنیده شد مطلبی یا این که همه سکوت کردند؟ چون از فقها هستند نباید بر ساحت او گرد و غباری بنشیند! علی کل حال ظاهرا از همه مظلومتر این امام زمان ما است که به واسطه این غیبتش هر کسی هر غلطی می خواهد می کند و هر چرندی که بنخواهد می گوید و بحمدالله محفوظ و مصون است از تعقیب و از پیگیری و اگر یک هزارم اینها را کسی بگوید به کجا و کجا می بندند او را کسی که بیاید و این طور حجاب را مورد تمسخر قرار بدهد و آنها را آزاد بگذارد و ضروری دین را در این جا خلاصه کنار بگذارد اشکال ندارد ولی اگر یک مطلبی را یک کسی بگوید که فلان آقا همین آقا نسبت به مسائل اجتماعی دخالت نکنند باید آسمان به زمین دوخته شود و دیدید که چه مسائلی شد خب الحمدالله اینها چیزهایی است که خدا می آورد تا به مردم نشان بدهد که بین کسی که متصل به ولایت هست و بین کسی که منفصل است گرچه مدعی است چه میزان فاصله است و چقدر باید تفاوت باشد که کار به این جا بکشد ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا السُّوْأَىٰ ۚ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ۚ إِنَّ آيَةَ عَجِيبِي است باید به خدا پناه ببریم واقعا به

خدا پناه ببریم آن شب آخر نبود که شریح قاضی را به آن بدبختی انداخت در طول سالیان سال بود که آرام آرام پا روی حق می گذاشت در مقابل امیرالمومنین و امام حسن ایستادن‌ها بود آمد جمع شد جمع شد، تا این که نوبت به فتوا رسید، شریح قاضی چه گناهی کرده اصلاً گناهی نکرده همین استدلال را آن جا می بینید چون عمل حسین بن علی برخلاف نظام حکومت است شریح قاضی هم فتوا داد گفت این خلاف نظام و مصلحت نظام است دیگر چون این عمل حسین بن علی موجب اخلال به نظام است بنابراین دفع او بایّ نحو کان لازم است و ابن زیاد برداشت فتوا را به همه نشان داد این هم خط و امضاء شریح قاضی و شریحی که از زمان عمر و عثمان و علی و امام حسن تا معاویه حاکم بوده، ببینید ما یک شریح قاضی می گوئیم ولی این شریح قاضی بالاخره کیست؟ مردم را به حرکت انداختن که شوخی نیست، یک طلبه معمولی که نمی تواند مردم را به حرکت بیاندازد باید یک ریش سفیدی داشته باشد باید یک عمامه بزرگی داشته باشد باید یک وجهه اجتماعی داشته باشد والا یکی از شما بلند شود برود می گویند آقا برو پی کارت چه می گویی، هذیان می گویی آن باید مردم را به حرکت بیاندازند تا بیایند پسر پیغمبر را بکشند آن عمر سعدی که امام جماعت مسجد در کوفه است و محل رجوع مردم است باید راه بیافتد جلو و مردم هم به دنبالش باشند بنده در یک مجلسی که راجع به تعیین مرجعیت بود در زمان بعد از مرحوم آقای حکیم بنده بودم در یکی از این مجالس تهران رفته بودم پدرم نبود من در آن موقع سنم حدود پانزده شانزده سالم بود و در آن جا یکی از مهمترین عللی که مطرح بود که یک فردی را انتخاب نکنند این بود که ما با این آقا نمی توانیم کنار بیاییم یعنی نه به علمیت کار داشتند نه به تقوی که من پانزده ساله تعجب می کردم نگاه کن ببین چه وضعی است که ما با این آقا بهتر

می‌توانیم کنار بیاییم مگر ندیدی چه کردند آقا مگر ندیدی فلان کردند آقا یکی رو کرد و گفت آقا می‌خواهی نان بخوری یا نخوری، ریش بلند و سفید و عمامه بزرگ داشت می‌خواهی نان بخوری یا نخوری این ملاک شد برای تعیین مرجعیت بعدهم وقتی که تمام شد فحشها شروع شد، آن گنجیه الاسرار درآمد ای آقایان این مطالب را هم بلدند کار به این جا می‌رسد این مطالب را می‌دانند خدا آن روز خدا برای من خیلی مسائلی را روشن کرد که آن دیدگاه ما نسبت به مسائل عوض شد وقتی که مرحوم پدرمان رضوان الله می‌فرمودند ما قبل از این که وارد حوزه قم بشویم تصور میکردیم همه اهل تقوی هستند و از آسمان آمدند، وقتی که آمدیم در قم مشاهده کردیم که بعضیها را مثل علامه طباطبایی ملائکه بی وضو اسمشان را نمی‌توانند ببرند و بعضیها از شدت خباثت و ظلمت، انسان نمی‌تواند اسمشان را بر زبان بیاورد، بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا است کم کم این مسائل روشن می‌شود میزان مرجعیت هم کم کم مشخص می‌شود آقا می‌آید تعیین مرجع می‌کند به خاطر این که اموال و داراییها محفوظ بماند این بیا و بروها محفوظ بماند اینها استفاده کنند آن وقت اینها می‌آیند و نمی‌دانم حساب و کتابی در این مملکت نیست این اوضاع آشفته‌ای است.

به ما در آن سایت گفته بودند آقا شما چرا رساله نمی‌دهید؟ گفتم بحمدالله با وجود دهها رساله عملیه نوبت به ما نمی‌رسد و من به الکفایه موجود است مرحوم آقاسید احمد کربلایی می‌فرمودند که اگر جهنم رفتن واجب کفایی است من به الکفایه موجود است دیگر نوبت به ما نمی‌رسد، آن مرد بود مرد بود، می‌خندید و قهقهه می‌زد به این اوضاع به آن چه را که دیگران برای حصول به آن جان می‌دهند جانشان را فدا می‌کنند او به آن قهقهه می‌زد و وقتی متوجه می‌شد که مسئله جدی است آن چنان منقلب می‌شد که رنگش سفید می‌شد و او

را به حال می‌آوردند و سرش را گرم می‌کردند که بابا حالا مسئله ای نشده اتفاقی نیافتاده، حالا مسائل را درست می‌کنیم، وقتی مرحوم آقا در اول کتاب توحید علمی می‌نویسند باید طلاب اینها را بخوانند و به این قضایا پی ببرند و بدانند که چه خبر است قضیه همین است آنها بزرگان بودند اینها چه کسانی هستند اینها کسانی بودند که به ولایت وصل بودند چون به ولایت وصل بودند ما این گونه مسائل و این خصوصیات را از آنها می‌دیدیم حقیقت همه حقایق خارجی به ولایت برمی‌گردد هر سخنی که از دهان شما درآمد و آن سخن مایه‌ای از حقیقت داشت بدانید به همان مقدار چون به ولایت وصل بودید است چون به امام زمان وصل بودید چون او را در نظر داشتید است به همان اگر یک مقداری فاصله گرفتید یک مقداری نفس آمد و خودش را دخالت داد گرچه صبغه دینی و الهی باشد.

اما یک مقداری از آن جدا شدید می‌بینید حرفها عوض شد تصمیمها عوض شد این آقای که نیم ساعت پیش این حرف را می‌زد الان می‌بینید یک حرف دیگری زد تو نیم ساعت پیش گفتی نه آقا نکن آن نیم ساعت پیش متصل بود بعد به واسطه بروز وسوسه شیطان و خناس خناسها اینها افرادی که می‌آمدند دورش خبرهای جدیدی که برای او آوردند نفسش شروع کرد آن اتصال ولایت سست شد آن وقت یکدفعه همین سوال را از او می‌کند نیم ساعت بعد آقا خب بالاخره حضرتعالی تصمیمتان چیست نه عیب ندارد چطور تا زمانی که خناسها نیامده بودند تو را وسوسه کنند و تو را از آن ولایت قطع کنند صاف بودی، پاک بودی و متصل بودی برای تو مسئله قبح و وقاحت داشت لذا می‌گفتی نباید این کار را بکنی بعد که خناسها آمدند مریدها آمدند امان از دست مریدها آن مریدهای شاخ دار، مریدهای دم دار، مریدهای سم دار بعضی مریدها سم دارند



بعضی مریدها دم دارند بعضی مریدها شاخ دارند هر کدام اینها به تناسب موقعیت خودشان اینها می آیند شروع می کنند این طرف آقا اگر این کار را نکنیم اینگونه می شود آقا اگر آن کار را نکنیم آن جور می شود آقا اگر آن کار را نکنیم حریف می آید غلبه می کند حریف کیست، طرف مقابل کیست این بخاطر چیست؟ برای جدا شدن است اینها می آیند آدم را از این ولایت جدا می کنند این ریسمان ربط بین قلب و بین ولی عالم امکان را قطع می کنند یا سست می کنند کم کم می تراشند و آن ریسمان ضخیم تبدیل می شود به یک ریسمان ضعیف و هنگامیکه کوچک شد می تواند قطع بشود بعد می بینی حرفها عوض می شود، صحبتها عوض می شود، ملاکها عوض می شود و بر اساس ملاکهای جدید حکم جدید صادر می شود ملاک جدید که می آید بر آن اساس حکم جدید که اصلا فرض کنید صد و هشتاد درجه مقابل و اصلا نمی فهمد مسئله را نمی فهمد و یک کسی می گفت ما رفتیم پیش یک بنده خدایی که یک قضیه را به او بفهمانیم یک ساعت هر چه کردیم ایستاده سر حرفش نه همین است، بابا آن مغزی که در سر تو گذاشته در من هم گذاشته آن چیست که تو می فهمی و من نمی فهمم بگو اگر وحی می شود خب بفرمایید می گذاریم روی چشممان، الهام می شود بفرمایید نوکرتان هستیم، مخلص شما هستیم آیا میزان مغزی که در سر شما است بیشتر است چگونه است که هیچ کس از افرادی که در مجلس هستند نمی فهمند فقط شما می فهمی این چه قضیه ای است این که فرمودند (ما حار من استشار<sup>۱</sup>) برای همین است ما که متصل به غیب و وحی نیستیم باید چه کنم بایستی که از افراد مشورت بگیرم خود بنده وقتی که یک تصمیمی را قبلا می خواستم بگیرم

۱- بحار الانوار ج ۷۵ تمه باب ۱۵ مواعظ امیرالمؤمنین علیه السلام

تصمیمی که گرفتم چکار کردم نه وحی به من می‌آید نه الهام می‌آید نه علم غیب دارم و اطلاعاتم محدود است مثل بقیه افراد لذا افراد مختلف را در شعب متفاوت برای تحقیق فرستادم تا وقتی که از نقطه نظر ظاهر مسئله با آن چه را که تشخیص بود یکی درآمد حالا هر کاری می‌خواهی بکنی بکن والا همین طوری که نمی‌شود حکم کرد. یک کسی آمده بود که راجع به فلان قضیه می‌توانید از فلان شخص استفاده بکنید گفتم نه ایشان چون یک مسئله دارد بنده حرفهای ایشان را قبول ندارم چرا چون مسائل دیدگاهش ممکن است فرق کند افرادی باید به دنبال تحقیق در این جریان بروند که نظرشان نسبت به این جریان بیطرف باشد خودشان دخیل نباشند در این مسائل خودشان قبلاً گرچه نظرشان هم صحیح بوده ولی دخیل نباشد آدم آن وقت چه می‌کند؟ می‌رود از آن افرادی که نه به این طرف کار دارد نه به آن طرف تحقیق می‌کند و لذا می‌گوید این، این جایش درست است این جایش غلط است این جایش نقطه ضعف دارد این جایش نقطه قوت است انسان من حیث المجموع جمع می‌کند مطلب به دستش می‌آید این می‌شود آن وقت استشاره آن وقت ما حار من استشار در این جا شامل می‌شود.

راهی که پیغمبر فرمودند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ<sup>ط</sup> فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ<sup>ع</sup> مشورت را بکن با افراد آن نتیجه ای که به دست آوردی آن نتیجه را به خدا بزن نه به خودت و به افراد بگو خدایا من مشورت کردم این به نظرم آمده اگر خلاف این است خودت بیا درست کن، دستت را خالی کن چیزی برای خودت نگاه ندارحتی آن هم که هست آن را به خدا بده خدایا این عزم و این

حکم به واسطه امر تو برای من حاصل شده و من که این نتیجه را گرفتم به خاطر اطاعت از امر تو بوده، آن وقت میزانش را خود خدا می‌آید برای انسان مشخص می‌کند و تکلیف می‌کند ولی اگر انسان تمام درها را به روی خودش ببندد و بعد هم مدعی بشود که از همه چیز خبر دارد و بعد هم معلوم بشود که خبر نداشته چه می‌شود این که بگوید حرف هیچ کس درست نیست همه حرفشان غلط است و فقط حرفی که من می‌زنم صحیح است به بی راه می‌رود.

صحبت در این بود که تمام آن چه را که نفس به او اتصال پیدا می‌کند این اتصالش در زمان است، ولی خود نفس آن مثال متصل وجود زمانی ندارد بلکه وجودش فقط یک وجود ثابت است در عالم مثال متصل، اشیائی که شما مشاهده می‌کنید و عرض کردم آن کلام امام صادق علیه السلام را که صحبت در این بود که هر وجودی را شما تصور بکنید دارای مثال با وسعتی است که من خیال می‌کنم حتی این تشبیه امام علیه السلام که یک قطره نسبت به دریا هم شاید عظمت آن مثال منفصل را نرساند که حضرت می‌فرمایند حالا تمام خطوراتی که در ذهن ما می‌گذرد همه اینها در کجاست همه در مثال منفصل است، از کجای ولی خدا اطلاع پیدا می‌کند که شما الان دارید این فکر را می‌کنید فکر که دیگر مربوط به ذهن است و آن که دیگر جا نمی‌گیرد آن وقت شما ببینید در هر ثانیه‌ی یک تصور دارد در ذهن ما می‌آید، در هر دقیقه‌ای صدها قضیه دارد در ذهن ما خطوط می‌کند جایگاه این قضایا کجاست خب این از ذهن ما خطوط می‌کند و می‌رود اما آیا می‌رود یا می‌ماند اگر می‌رود پس چرا شما خبر می‌دهد که شما دیروز فلان تصور را کردی پس چرا وقتی که من خدمت مرحوم آقا می‌رسیدم می‌فرمودند که این گونه تصورات را آدم می‌تواند بکند اینها فایده‌ای ندارد من دیشب این طوری در خانه نشستم دستم را این گونه گذاشتیم یک تصویری از

ذهن من گذشته این فردایش می‌گذارد کف دست ما پس معلوم است فقط این را نمی‌داند بقیه تخیلات و بقیه تصورات این جایگاه تمام اینها کجاست در مثال است حالا شما بروید به عمق این قضیه این مثال باید چقدر وسیع باشد که بتواند تمام وجودات خارجی اعیان را به استمرارها در خود نگهدارد این کره ماهی که الان شما یکی می‌بینید این از اول پیدایشش تا الان و بعد باید در مثال باشد کهکشانش باید باشد راه شیری و تمام این صور، تمام این تخیلات تمام این تصورات تمام این بده بزنها این چه عمقی باید داشته باشد این عالم مثال که گفته‌اند کسی به عمق مثال پی نمی‌برد مگر شخصی که خودش در مجرای مثال اتم باشد لذا قطره نسبت به دریا باز کم نیست بالاخره دریا محدودیتی دارد آن وقت امام علیه السلام می‌فرمایند حکم عالم مثال به نسبت به عالم ملکوت بالاترش مثل قطره به دریا و حکم ملکوت نسبت به عالم لاهوت همین طور نسبت به ولایت ما مثل قطره به دریا این امام است امام ما این است امام زمان ما این است یعنی چه یعنی لا حدّ لولایته و لا انتهاء له و همان اطلاق ولایت پروردگار به آن اطلاق ولایت امام علیه السلام نافذ و جاری است درحالیکه بعضی می‌گویند امام زمان علم غیب دارد یا ندارد چه بگویند به آنها کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿۵۰﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿۵۱﴾ این عالم مثال عبارت است از همان حقیقت حقایق خارجیه ای که این مرتبط است ربط دارد با

این عالم مثال همان حقیقتی است که ارتباط دارد با این مسئله مثال متصل و به عالم ماده و آن جنبه اتصالیش یک جنبه تداوم آن خواهد بود حالا صحبت در این جا است بین مثال متصل که علت است برای معلول و بین معلول آیا

می‌توان حد فاصلی قرار داد یا نه؟ یعنی می‌شود یک حقیقت واقعیه خارجیه وجود داشته باشد بدون آن حیثیت علی مثالش وجود داشته باشد این مستحیل خواهد بود از آن طرف آیا می‌شود مثالی وجود داشته باشد بدون واقعیت خارجی، آن هم مستحیل می‌شود یعنی مثال باشد ولی آن واقعیت خارجیش نباشد پس این کیفیت تأثیر علت در معلول چه می‌شود چگونه شما می‌توانید تصور یک علیت را بکنید تصور یک حقیقت ناریه را بدون حرارت، حرارت بدون نار نمی‌شود وقتی که نشد چطور نار بدون حرارت می‌شود چطور می‌شود این حرارت وجود نداشته باشد ولی ناریت باشد چطور می‌شود شما به نار نگاه کنید ولی حرارتش را متوجه نشوید چطوری این را می‌توانید بفهمید خب این قابل قبول نیست

تلمیذ: افاضه عقل فعال نیست؟

استاد: در افاضه خودش آیا می‌شود انفکاک بی بین او و بین افاضه او دید یعنی در یک برهه از زمان در یک برهه حالا آن عقل فعال در مافوق زمان و زمانیات است دیگر این عقل فعال بخواهد بگوید من الان در این جا نمی‌خواهم که این عمل انجام بشود ترجیح بین نخواستن و انجام نشدن با خواستن در چیست که عقل فعال جانب عدم را ترجیح می‌دهد بر جانب وجود چیست؟ اگر بگویید مصلحت است کدام مصلحت، مصلحت که در خود افاضه است ما چیزی خارج از افاضه عقل فعال نداریم تا این که عقل فعال بخواهد اعمال خودش را بر اساس آن مصلحت خارجیه خارج از وجود خودش تطبیق بدهد پس خود عقل فعال در مقام افاضه اگر بگوید این وجود در این برهه وجود پیدا کند نه در این برهه لازمه اش وجود مرجح است اگر بگوید در این برهه وجود پیدا نکند بلکه در این باز این وجودش ترجیح مرجح است اگر بگوید که در هیچ کدام پیدا

نکند که این خلاف است چون ما خلافتش را داریم می‌بینیم این منافات با اعمال دارد مگر این که عقل فعال بگوید که این وجود باید به ثبوت و به وجوده وجود خارجی و ثبوت خارجی داشته باشد منتهی آن کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به این حقیقت خارجی دو گونه می‌شود یعنی دو گونه ظهور دارد نه این که دو نوع وجود دارد این اعمال عقل فعال ظهور دارد یک چیزی است ممکن است یک چیزی وجود داشته باشد ولی ظهورش متفاوت باشد ما این طور تصور کنیم ولی خود یک چیز دیگر است کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به علل مادون خود این می‌شود به نحو ثابت و مستمر به نحو ثابت و مستمر عقل فعال نسبت به وجود علل و معالیل مادون خود اعمال دارد به نحو ثابت یعنی چه یعنی لایتصور برهه و لایتصور حین من الاحیان ان یكون العلة موجودة بدون المعلول و ان یكون المعلول معدوماً بدون علته این تصور در مقام افاضه و علیت عقل فعال مستحیل می‌شود این در مورد ثابتات که مربوط می‌شود به عالم ملکوت و لاهوت و امثال ذلک و مثال تا مثال شما هیچ گونه در این جا اختلاف و میزی را مشاهده نمی‌کنید چون ثابت است می‌گوید چون ثابت است بنابراین متحد است به آن عقل فعال می‌رسیم به زمانیات که می‌رسیم می‌شود یک مرتبه از مثال پایین تر آن اعمال عقل فعال نسبت به مثال قطعاً با اعمال عقل فعال نسبت به ملکوت متفاوت است در آنجا افاضه معانی است و این افاضه صور است افاضه صور خارجی که حقیقت بصورته لا بمادته موجب افاضه به ماده خواهد شد وقتی عقل فعال به صورت که مثال عالم است افاضه می‌کند ماده هم در آن جا متحقق خواهد شد پس ماده هم در این جا هست پس ما همین الان فردا هستیم ببینید چه دارم می‌گویم ما الان فردا هستیم ما الان هفته دیگر بسته به این که اگر باشیم یعنی اگر تقدیر باشد نه این که برویم خدا حافظ ما الان سال دیگر هستیم ما

انشاءالله الان انشاءالله در زمان ظهور هستیم از خدا می‌خواهیم که زمان ظهور حضرت را برای ما روشن کند چطور این که الان وجود خود را دیگر مستمر نمی‌بینیم در خود آن وقتی ما نظر داریم آن را مستقل نمی‌بینیم دیگر چون الان نسبت به خود نگاه می‌کنیم در نسبت به خود یک امر ثابت می‌بینیم چه بخواهیم نخواهیم در بستر زمان هستیم ولی ادراک ما نسبت به وجود ما در همان آن، آن ادراک ثابت است آن که دیگر سیال نیست در همان آن بله در آن قبل ادراک بعد است ولی در همان آنی که الان شما دارید نگاه می‌کنید وجود خودتان را یک وجود سیال می‌بینید یا وجود ثابت، وجود ثابت چرا ثابت می‌بینید چون مثالتان ثابت است وقتی مثالتان ثابت بود پس چطور آن وقت این وجود می‌شود سیال این سیال می‌شود اعتباری و در عالم اعتبار بنابراین این سیالانی که الان در عالم وجود شما مشاهده می‌کنید این سیلان ظهور مثال است در عالم اعیان نفس خود مثال لذا اگر یک ولی بخواهد می‌تواند این کار را انجام بدهد که وجود فردای شما را بیاید بغل وجود امروztان بگذارد بشود دو تا آقای طهوری یکی هم آن جا نشسته آن آقا مال فردا است این دیگر کیست این جا می‌گوید من فردا هستم هر دو یکی هستیم منتهی زودتر آمدم چطور این که در آن واحد یک ولی می‌تواند خلق ابدان کند خلق ابدان یعنی چه یعنی همان وجودش را در آن واحد در چند جا نه این که وجود خودش مگر نمی‌کردند این کار را داریم دیگر بعضی ها این کار را می‌کردند در اصحاب ائمه جابرین یزید جعفی هم بعضی اوقات این کار را می‌کرد و امام باقر هم دعوا کردند او را در یک آن نه این که در آن جاهست بعد بلند می‌شود به طی الارض می‌رود در آن جا به یک ثانیه این یک ثانیه هم باز یک ثانیه است نه در عین این که الان دارد در این جا صحبت می‌کند در یک جای دیگر صحبت می‌کند دو صحبت مختلف هم می‌کند یعنی یک

صحبت این جا می‌کند راجع به بحث فلسفه یک صحبت می‌کند راجع به فقه یک جای دیگر صحبت می‌کند اصول یک جا تاریخ هر جایی دارد یک صحبت می‌کند و یک شخصیت است یعنی یک شخصیت در ظهورهای مختلف دارد ظاهر می‌کند وقتی آمدند خدمت امام البته بنده خودم ندیدم ولی شخصی که خودش یک همچنین چیزهایی را داشت مشاهده کردم و یک روز هم یک جریانی اتفاق افتاد که نگفتم تا به حال به کسی اینها و بنا نداریم به اصطلاح چیز بکنم بنده دیدم بنده خودم یک همچنین مواردی را از بعضی از افراد مشاهده کردم وقتی که می‌آیند پیش امام باقر صحبت می‌کنند به این که آقا دیشب جابر بود و این حرفها خیلی حرفهای عجیبی می‌زد دیگری گفت دیشب که جابر پیش ما بود حضرت رو کردند گفتند این کارها چیست می‌کنی خب این جابر بلند نشد از اینجا رود آن جا حرف بزند فی نفس الوقت در آن جا یک مطالبی می‌گفت یک مسائلی را می‌گفت در نفس وقت در یک جای دیگر مسائلی را می‌گفت در نفس وقت یک مسائل دیگر می‌گفت این چیست این برای این است که آن مثال می‌آید و علت متعدده در این جا ایجاد می‌کند یعنی یک علت افاضه در یک بدن یکی این بدن از کجا آورد حالا صحبت من این است جناب فضلاء محترم این جابر که الان در هفت جا طبق روایت حضور داشت این بدن مشخص است که بایستی سالیان سال صرف شده تا به این جا رسیده پس یک مقدار ماده خرج شده برای این که الان شده هفتاد کیلو هشتاد کیلو صد کیلو صد و پنجاه شده این جناب جابر که آمد هفت تا بدن درست کرد این هفت تا بدن حباب بود یا شکل بود نه همین هفتاد کیلو آن هفتاد کیلو آن هفتاد کیلو سر جایش این خصوصیات در اینجا از کجا آمده این ماده را خرج کرده فکرش را کردید چه طوری می‌شود آیا از یک خاکی را برداشته می‌گوید بروم بگردم مثلاً از یک جایی



از یک مدرسه‌ای جایی یک مشت خاک و بسیار خب یک کیلو و دو کیلو هفتاد کیلو و هفتاد کیلو جسم می‌خواهد روی هوا که راه نمی‌رود این هفتاد کیلو هفت هفت تا شصت و چند تا چهل و نه تا می‌شود ۴۹۰ کیلو این ۴۹۰ کیلو هفتاد کیلو هم با شد جابر ظاهراً بیش از هفتاد کیلو بوده هشتاد نود کیلو بوده این حالا ۵۰۰ کیلو یک کاری می‌بایست کرده باشد نه هیچ کاری نکرده همین جور نشسته بعد هم چیست قضیه مسئله این است که ماده ارتباطش با مثال یکی است یعنی آن مثال است که ماده ایجاد می‌کند من این را گفتم مثال می‌زنیم تا این که قضایا مسائل می‌بیاید و به ذهن نزدیک بشود این هیچ کار انجام نداده بلکه آن مثال خودش را اعمال کرده و اعمال آن مثال یعنی جابر خارجی یعنی فرد خارجی عرض می‌کنم بنده خودم دیدم یک کسی که این کار را انجام داده در یک لحظه فرد خارجی شخص خارجی آن به اصطلاح وجود خارجی بدن همین بدن که انگشت دارد بدنی که چشم و گوش دارد هفت نفر مثل خودش درست می‌کند و هفت تا می‌تواند کار انجام بدهد یعنی فرض کنید که این جا برود بنایی کند آن جا برود درس بدهد آن جابروند چکار بکند این ارتباط بین مثال و بین ماده به این شکل است

تلمیذ: معاد جسمانی هم با این تعبیر حضرت عالی اثبات می‌شود

استاد: معاد هم همین طور است

تلمیذ: پس فلاسفه چطور این را مطلب نگرفته‌اند؟

استاد: بنده عرض کردم مبانی فلسفی قابل ایراد نیست آن برداشت فلسفی است که در هر کسی مختلف است من بارها این مطلب را عرض کردم که بنده هیچ مبناي عرفان نظری ندیدم الا این که با مبانی فلسفی یکی است و متحد است منتهی حالا بعضی‌ها یک جور می‌گویند می‌گویند آن عرفان بالاتر است و شهود

است و عقل نمی‌رسد و فلان و درکش عاجز است و بنده به این مسئله تا به حال نرسیدم یعنی پیدا نکردم یک مبنای عرفانی که بتواند با مبانی فلسفی مخالفت داشته باشد لذا در مسئله آن که آنها مطرح می‌کنند این است علت طرحشان این است که می‌گویند که آن چه که از باب حقیقة الشیء بصورته لا بمادته مسئله عالم قیامت مسئله جزا و فعلیت است و فعلیت فعلیة الشیء بصورته است نه به مادته و در روز قیامت ماده جنبه ماده دارد و آن تکامل و فعلیت و مراتب عقاب یا مراتب ثواب به صورة الشیء برمی‌گردد نه به ماده او برمی‌گردد و حرفشان هم درست است یعنی بالاخره صورت است که آن تکامل پیدا می‌کند این ماده از دست می‌دهد ماده بودن خودتان الان با دو سال پیشتان فرق دارید دو سال پیشتان بخار شده هوا رفته کربن شده رفته بالا الان یک اثر دیگر هستید الان یک لحم و گوشت دیگر هستید الان یک به اصطلاح شعر و موی دیگر هستید همان طوری که موهای ما اینها به واسطه مرور زمان کسی که بزند موها را ریخته می‌شود دوباره درمی‌آید همین طور پوست ما استخوان ما و تمام اعضای ما در عرض هر مدتی تغییر پیدا می‌کند حداقلش این است که می‌گویند در چهل روز حداکثرش آن طوری که در طب و اینها است در چهار سال در چهار تا پنج سال به کل حتی سیستم‌ها و سلولهای عصبی تغییر پیدا می‌کند و جایگزین خواهد شد منتهی سلول فاسد تبدیل به سلول فاسد خواهد شد و غیر فاسد هم همین طور ولی همه تغییر پیدا می‌کند این مسئله است او هیچ تأثیری ندارد نه در لذت تأثیر دارد نه در تألم متألم است و آن چه ملتذ است عبارت از همان صورت نفسیه است و قیامت هم همان است و کار خدا عبث نیست ولذا می‌گویند عالم قیامت این عالم صور و معانی است و نه عالم ماده اصل طرح مسئله صحیح است ولی این منافات ندارد همان طوری که مشیت خدا در این عالم تعلق به این بدن گرفته

برای استکمال مشیت خدا تعلق بگیرد بر این صورت با این ماده این نفی نمی‌کند آنها اثبات عالم صور و معانی می‌کنند در روز قیامت که معانی به این کیفیت است حالا این صورت با هر قالبی می‌خواهد باشد دیگر دنبال نفی او نیستند که او را نفی کنند مگر از باب عدم ترجیح که وجود غیر مرجح در آن جا به اصطلاح ممتنع هست از آن باب بخواهد نسبت به این مسئله وارد شوند اما عمده مطلبشان این است این مسئله به این جا می‌رسد که مثال همان طوری که مستمر و ثابت است همین طور اعیان خارجی مستمر بالمثال ثابت هستند از دیدگاه ما مخفی هستند ولی در نفس الامرشان در حقیقه الامرشان و در واقعشان، آقای طه‌وری فردا همین الان موجود است بنده نمی‌بینم ولی الان وجود دارد و آن کسی که اطلاع داشته باشد می‌تواند او را ببیند و دست بزند و او را بلند کند او را می‌تواند بلند کند به عنوان یک امر ثقیل نه به این عنوان که فقط یک صورتی ببیند آن صورت را که در خواب هم انسان می‌تواند ببیند صورتی که در خواب می‌بیند هنر نیست نه آن امر خارجی را ببیند منتهی دوباره که منصرف بشود برگردد می‌بیند نه فقط یک نفر است و این همین یک نفر الان در این جا نشسته آن به گذشت از زمان و توقف در زمان برمی‌گردد تا مادامی که ما متوقف در زمان هستیم این هستیم موقعی که از زمان عبور کنیم مانند اولیاء خدا و افرادی که متصل هستند و می‌توانند از زمان عبور کنند آنها در حین این که نشسته و دارند صحبت می‌کنند در همان حین از زمان عبور می‌کنند و خود نفس وجود خارجی فرد را می‌بینند که این کار خلاف را دارد انجام می‌دهد اما نفس خارجی را نه آن مثال را مثال که اصلاً چیز نیست همان نفس وجود خارجی را می‌بینند که دارد این را انجام می‌دهد و در عین حال هم این الان یک نفر دارد با او صحبت می‌کند و می‌خندد و دارد اظهار ارادت می‌کند این کار او را می‌بیند لذا به او

می‌گویند که تو این جور می‌کردی البته باز این قضیه یک تئمه ای هم دارد  
 تلمیذ: در معاد جسمانی ما می‌بینیم مرحوم آقا دارند در معاد شناسی ظاهراً  
 یک مقدار تفاوت می‌کند معاد جسمانی را در اشراف در واقع جسمانی بودن...  
 استاد: بله آن طور که بنده عرض کردم خود نفس اتحاد است شاید منظور  
 ایشان هم همین است منتهی با آن عبارت بیان کردند ولی اشراف بدون این اتحاد  
 معنا ندارد

تلمیذ: همین است

استاد: بله

تلمیذ: یعنی مقدمات را همان قضایای مسجد قائم پدرشان و این مسائل را  
 فرمودند قضیه رسول خدا که از کربلا خاکی آوردند.

استاد: بله اینها همین است یعنی رسول خدا که رفتند و خاک را آوردند  
 می‌گویند من رفتم در کربلا و حسین را در آن جا دیدم خب همین جا می‌نشستی  
 می‌دید این که شما رفتی در آن جا دیدی مثال را دیدی خب مثال که از این جا  
 هم پیدا بود دیگر رفتن ندارد این رفتن یعنی رفتن در کربلای ۶۳ سال بعد نه  
 کربلای الان حضرت از مدینه حرکت کردند و رفتند به کربلای ۶۳ سال بعد  
 رسیدند نه به کربلای آن موقع کربلای آن موقع بود همین طور که نشسته بودند  
 مثل آدمی که مکاشفه می‌کند کشف می‌کند می‌بیند برای امیرالمومنین مگر این  
 قضیه پیش نیامد حضرت چرت زدند از جنگ صفین وقتی برمی‌گشتند قضایای  
 معروف است این قضیه قضیه خارجی بود رفتند و در آن جا و امام حسین را  
 دیدند و یک مقدار از خاکش برداشتند آوردند این خاکی آوردند خاک کربلای  
 الان نیست لذا الان هم روز عاشورا تبدیل به خون نمی‌شود چرا چون این خاک  
 مال کربلای سال ۶۳ است آن موقع باید تبدیل به خون بشود دقت کردید این

خاک خاک کربلای الان نیست خاک کربلای الان اگر بروی نگاه کنی شاید نمی‌خواند با اگر دقت کنید می‌بینید این تجربه کنید مقدار گیرندگی نور را در آن ببینید خورشید را ببینید تغییر رنگ و این‌ها را ببینید می‌گویید که کربلا خاکش زرد است این یک قدری تیره است این چرا با آن نمی‌خواند این باید ۶۳ سال از او بگذرد تا او مثل این بشود

تلمیذ: پس معراج هم همین جور است؟

استاد: بله آن هم همین است

تلمیذ: کسی که خلق ابدان می‌کند بعد در افرادی هم که می‌خواهند آن را ببینند تصرف می‌کند یعنی زمانها و اینها را از آنها برمی‌دارد که می‌توانند ببینند استاد: این در خود زمان ایجاد می‌کند این الان در همین زمان یکی مثل خودش درست می‌کند خب شما در زمانید می‌بینید چیزی انجام نمی‌شود تلمیذ: شما فرمودید فردای خودش را می‌آورد؟

استاد: خب بالاخره می‌آورد نشان می‌دهد به بقیه بقیه می‌بینند بالاخره وجود خارجی می‌بینند که این وجود خارجی قبایش با این قبایی که آقای طه‌وری تن کرده دو تا است می‌بیند این آقای طه‌وری که این جا نشسته قبایش زرد است ولی ایشان این است این مال به فردا است ولی بالاخره نشان می‌دهد می‌آورد و می‌تواند قرار بدهد آن را در این زمان البته اگر بتواند زمان را یعنی اگر قدرت داشته باشد و بتواند هر دو وجود را در کنار هم قرار بدهد آن وقت وجودات متعدده این جا پیش می‌آید یعنی یک مسائلی که اصلاً شنیدنش انسان را به گیجی می‌اندازد تا این که انسان ببیند وقتی که من عرض کردم خدمتتان بارها که اینهایی که می‌روند در این تلسکوپهای خیلی قوی می‌خواهند مشاهده کنند اصلاً مسائلی را می‌بینند که یک مرتبه برایشان شوک آور است کم کم به

اینها عکسهای نشان می‌دهند مسائلی نشان می‌دهند چیزهایی که عکسهای که آورده شده اینها می‌خواهند با یک پدیده جدید برخورد کنند خود ما گاهی اتفاق می‌افتد وقتی که در یک فضای خیلی صاف خیلی غیربه اصطلاح لیل مقمر فرض کنید که در یک بیابانی قرار بگیریم چقدر ستاره‌ها این برای من اتفاق افتاده که واقعا برای من عجیب بوده که چطور این قدر این آسمان ستاره داشته که حالا غیر از آن کهکشانیها و اینها که اصلا انگار فضای جدید در ذهن ترسیم شده تا آن که مشاهده می‌شد یک شب ما رفته بودیم جایی در نزدیکهای سرعین اردبیل و شب در کوه بودیم همه جا تاریک با چند تا از دوستان بودیم خیلی وقت پیش در زمان سابق و یکدفعه من گفتم که چراغ را خاموش کنیم برویم نگاه کنیم بیرون را آمدیم واقعا همه یک مرتبه گفتند وای یعنی همه بی اختیار یک همچنین برایشان چیزی شد حالا شما نگاه کنید فرض کنید که آنها بخواهند آن تلسکوپ اگر اینها یک مرتبه بیابند بینند می‌گویند برایشان ممکن است مشکل پیدا بشود یکدفعه مواجه شدن با یک فضای جدید یعنی آدم می‌بیند که ا من در این فضا زندگی می‌کنم این فضایی که از این طرفش آتش دارد می‌آید از آن طرفش چه دراد می‌آید از این طرفش ستاره‌ها فلانند از این طرفش چون مسائل به اصطلاح توده‌های آتش و اینها یکدفعه می‌گویند من در این فضا دارم چیز می‌کنم این خیلی برای او غیرقابل قبول هست می‌گویند افرادی که برایشان چشمشان باز می‌شود یک ذره یک ذره باز می‌شود اگر بخواهد که یکدفعه باز بشود اصلا فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا<sup>۱</sup> آن جویری قضیه پیش می‌آید که وقتی تحمل آن بارقه‌های جلالیه نیست یک مرتبه پورده می‌شود همه

چیز از بین می‌رود و متلاشی می‌شود.

تلمیذ: آن کسی که خلق ابدان می‌کند نسبت به دیگران هم می‌تواند این  
تصرف را بکند

استاد: بله

تلمیذ: سلولهای بنیادی هم شبیه این است

استاد: البته شباهتی دارد

تلمیذ: فقط آن طول زمان دارد

استاد: بله

تلمیذ: طول زمان برداشته شود

استاد: یادم است قشنگ آن روزی که مرحوم آقا سوره یس داشتند تفسیر  
می‌کردند مسجد قائم قشنگ یادم است من سن زیادی نداشتم سنم حدود شانزده  
یا هفده بود داشتند می‌گفتند عن قریب راجع به حضرت عیسی می‌گفتند إِنَّ  
مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾  
وقتی داشتند این قضیه را می‌گفتند می‌گفتند عن قریب توجه نکنید عن قریب  
علم و تکنولوژی به این خواهد رسید و شما می‌بینید که رو کردند به ما افراد که  
چطور افراد از سلول یک پوست پوست انسان یک انسان می‌تواند بسازد آن وقت  
می‌گویند علم غیب ندارد این که شاگرد امام است این جوری علم دارد امام رضا  
یا موسی بن جعفر علیهما السلام وقتی که اراده می‌کنند شیر روی پرده را تبدیل  
به شیر سیصد کیلویی می‌کند حضرت چکار می‌کند خلق مثال می‌کند دیگر وقتی  
خلق مثال کرد خلق خارجی شد نفس خلق مثال مساوی با لازم نیست از توی

باغچه خاک بردارد سیصد کیلو فرض کنید که با هم ترکیب کند فلان کند آن طوری که علامه طباطبایی می‌فرمایند منتهی آن زمان را بردارد نه خلق مثال می‌کند و شد این دیگر نیاز به چیز دیگر ندارد نیاز به ماده ندارد این مسئله را اگر ما درک بکنیم مشکل ترین مسئله فلسفی حل شده دیگر که مسئله ربط حادث و قدیم است دیگر سلسله طولیه برداشته می‌شود کی خلق شدیم کی بوده زمانی بوده نبوده تمام این مسائل دیگر انشاءالله روشن می‌شود